شهرآرا
روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع‌رسانی
صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
مدیرمسئول و سردبیر: سید میثم موسوی‌مهر
نشانی: خیابان کوهسنگی ابتدای کوهسنگی ۱۵
دفتر مرکزی: ۰۵۱-۳۷۲ ۸۸۸۸۱-۵
نمابر: ۰۵۱-۳۸۴۹۰۳۸۴
روابط عمومی: ۰۵۱-۳۸۴۸۳۷۵۲
شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹
SHAHRARANEWS.IR
Mashhadchehreh.ir
Photoshahr.ir
سایت شهرآرا نیوز را با اسکن این کد دنبال کنید
میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای
۵شنبه
سال هفدهم
۱۶ مهرماه ۱۴۰۵
۲۶ ربیع‌الثانی ۱۴۴۸
شماره ۴۸۷۷

اوقات شرعی مشهد

اذان ظهر ۱۱:۱۹:۰۴	غروب آفتاب ۱۷:۰۵:۳۳	اذان مغرب ۱۷:۲۳:۵۰	
نیمه شب شرعی ۲۲:۳۷:۰۸	اذان صبح فردا ۰۴:۰۸:۴۳	طلوع آفتاب فردا ۰۵:۳۲:۳۵	

اول شخص

مسافر دو جهان

یادی از آیت‌الله سیدمحمدحسن حسینی قوچانی، مشهور به «آقانجفی قوچانی» فقیه، نویسنده و عالم خراسانی که با کتاب های«سیاحت شرق» و «سیاحت غرب» نامش را ماندگار کرد

مریم شیعه| اردیبهشت ۱۲۹۹است و مقصد «سیدمحمدحسن حسینی قوچانی» زادگاهش است. باید خودش را به قوچان برساند، اما پیش از آن سری به مشهد می زند. همان شهری که بخشی از جوانی اش را در مدرسه های علوم دینی آن گذراند.
او که از نجف بازگشته؛ وقتی وارد مشهد می شود، مستقیم به زیارت حرم امام رضا(ع) می رود و به سال ها دلتنگی خاتمه می دهد.
همشهریان او در قوچان چشم انتظارش هستند. از او می خواهند تا همیشه بماند. آن سفر طولانی که از روستایی کوچک آغاز شد، تا یکی از بزرگ ترین حوزه های علمی شیعه کشیده شد و سرانجام دوباره به جغرافیای خراسان بازگشت.

از خسرویه تا نجف

آقا نجفی قوچانی سال ۱۲۵۶ خورشیدی، در روستای خسرویه در قوچان به دنیا آمد. پدرش سیدمحمد، کشاورزی بود که تحصیلات مقدماتی داشت و به درس خواندن فرزندش اهمیت می داد. آموزش او از مکتب روستا آغاز شد. در کودکی با قرآن و مقدمات فارسی و عربی آشنا شد و برای ادامه مسیر، طلبگی را انتخاب کرد. حدود سیزده سالگی به قوچان رفت. چند سال بعد راه مشهد را در پیش گرفت و علوم حوزوی و ادبیات عرب را ادامه داد. اقامت در مشهد حلقه واسط میان تحصیلات مقدماتی خراسان و سفرهای بزرگ تر او بود. در نوزده سالگی، اصفهان مقصد بعدی اش شد.
در اصفهان، منظومه حاج ملاهادی سبزواری را نزد آخوندکاشی، رسائل را نزد شیخ عبدالکریم گزی و حکمت را نزد میرزا جهانگیرخان قشقایی آموخت.
گاهی هم در درس فقه و خارج محمدتقی آقانجفی اصفهانی حاضر می شد. او در بیست و سه سالگی پیاده عازم عتبات عالیات شد. وقتی به نجف رسید، در حجره ای در یکی از مدارس شهر ساکن شد و در محضر آخوند ملا محمدکاظم خراسانی تلمذ کرد. تصمیم گرفت برای ادامه تحصیل در نجف بماند. سی سالگی برای آقانجفی قوچانی هم‌زمان با رسیدن به درجه اجتهاد بود.

او که از طرف داران و شاگردان ممتاز آخوند خراسانی بود، در قیام او و سایر علمای نجف به هواخواهی از مشروطیت، برخاست. آقانجفی در کتاب «سیاحت شرق» حقایقی از نقش روحانیت در جنبش مشروطه را به نگارش درآورده است.
مرحوم رمضانعلی شاکری، رئیس پیشین کتابخانه آستان قدس رضوی و مصحح آثار آیت‌الله محمدحسن نجفی در مصاحبه با شهرآرا با اشاره به وقایع شهریور ۱۳۲۰که هم‌زمان با جنگ جهانی دوم بود؛ درباره روحیات مرحوم آقانجفی و مردم داری اش چنین می گوید:
وقتی قوای متفقین به کشور بی طرف ایران تجاوز کرد، شهر مرزی قوچان بیش از همه مورد تاخت و تاز و غارت مدعیان سوسیالیست قرار گرفت. به دنبال این واقعه شوم، مردم در بلاتکلیفی و ناامنی قرار گرفتند و بیش از همه مستمندان دچار سختی معیشت شدند. در این زمان مرحوم آیت‌الله آقانجفی که سال ها در حکومت رضاخان خانه نشین شده بود، قیام کرد و با حرکت ایشان، عده ای از تجار و متمکنان شهر نیز همراه با آن مرحوم به یاری مستمندان و افراد محروم شتافتند.
«سیاحت شرق» شاید مهم ترین سند برای شناخت خود او باشد. زندگی نامه ای خودنوشت که در آن از کودکی، سفرها، درس، استادان، معاش طلبگی، روابط اجتماعی و رخدادهای سیاسی حرف زد. ویژگی کتاب این است که نویسنده خودش را پنهان نمی‌کند. او پس از بازگشت به خراسان، به تدریس ادامه داد و سرانجام در سال ۱۳۲۳ خورشیدی درگذشت. آرامگاه او امروز در قوچان قرار دارد.

سیاحت نامه غرب و شرق

شهرت آقانجفی اما بیش از هر چیز به دو کتاب گره خورده است؛ دو «سیاحت» که یکی رو به زندگی دارد و دیگری رو به مرگ. «سیاحت شرق» سفر واقعی اوست؛ از خسرویه و قوچان تا مشهد، اصفهان و نجف. «سیاحت غرب» سفری دیگر است؛ روایتی داستانی از مرگ، برزخ و سرنوشت انسان پس از پایان زندگی. نویسنده مفاهیم دینی مربوط به عالم پس از مرگ را به شکل روایتی اول شخص و داستان‌گونه عرضه کرده است و همین فرم باعث شده کتاب بسیار فراتر از مخاطبان تخصصی حوزه خوانده شود. نسخه صوتی «سیاحت غرب» نیز نخستین بار در اوایل دهه ۷۰ توسط هنرمندان مشهدی تولید و کاست آن علاوه بر مشهد در همه ایران با استقبال مخاطبان رو به رو شد. از او بیش از ده اثر و رساله باقی مانده است.
رهبر شهید انقلاب علاقه زیادی به شخصیت و نوشته های آقانجفی داشت. ایشان سال ها پیش خواندن سیاحت شرق را به دیگران توصیه می کردند و این اثر را تحلیلی دقیق از زندگی طلبگی می دانستند.
رهبر شهیدمان در یکی از بیاناتشان درباره این دو کتاب فرموده اند: این کتاب زندگی مرحوم آقانجفی قوچانی که به اسم «سیاحت شرق» منتشر شده، خیلی چیز جالبی است. من به برادران و خواهران توصیه می‌کنم کتاب را بخوانند. خود مرحوم آقانجفی یک شخصیت بسیار ممتازی بوده. یک انسان معنوی بوده. مرحوم شهید مطهری ایشان را دیده بود در قم و به من می‌گفت ایشان اهل مکاشفه و اهل معنا بودند. کتاب دیگری ایشان دارد به نام «سیاحت غرب» که در احوال عالم برزخ و پس از مرگ نوشته شده به شکل داستانی. مرحوم مطهری می‌گفتند من احتمال قوی می‌دهم که این‌ها مکاشفات این مرحوم هست که به این شکل در کتاب «سیاحت غرب» آن را ثبت کرده است.
پدر رهبر انقلاب، آیت ا...سیدجواد حسینی خامنه ای نیز با آقانجفی قوچانی دوستی داشت. دو طلبه ای که در یک عصر زندگی کردند. امروز از آقانجفی قوچانی با کتاب «سیاحت شرق» به عنوان صاحب یکی از زندگی نامه های مهم روحانیون دوره قاجار یاد می شود.

شهید ویلیام آورندی

تاریخ شهادت:	۱۳۶۵/۰۷/۸
تاریخ تولد:	۱۳۳۷
محل تولد:	مشهد
محل شهادت:	تبریز

تقویم تاریخ

۱۶، ۱۷ مهر

امروز سالروز درگذشت **آیت ا... سیدمحمدحسن حسینی**، معروف به «آقانجفی قوچانی»، فقیه و عالم دینی خراسانی و نویسنده دو کتاب معروف «سیاحت غرب» و «سیاحت شرق» است.

۱۶مهر سالروز درگذشت **حبیب‌الله بنای رضوی**، معمار و مرمتگر گنبد و آینه‌کاری های حرم مطهر امام رضا(ع) است که سال ۱۳۵۵ دار فانی را وداع گفت و در جوار امام هشتم(ع) به خاک سپرده شد.

امروز سالروز درگذشت **سید رضا کمال علوی**، بازیگر و کارگردان مشهدی تئاتر و دارای مدرک درجه ۳ هنری وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی است که در ۱۶مهر ۱۳۹۴ از دنیا رفت.

امروز سالروز درگذشت **حسین زاهدی نامقی**، روزنامه نگار و کارگردان تئاتر مشهدی است که جزو نسل اول نمایشنامه نویسان تئاتر این شهر بود. او ۱۶مهر ۱۴۰۰ دار فانی را وداع گفت.

۱۷مهر ۱۳۷۴ **بدری تیمورتاش**، معروف به مادر دندان پزشکی ایران درگذشت. او سال ها در مشهد زیست و به مردم خدمت کرد. تیمورتاش در حرم مطهر امام رضا(ع) به خاک سپرده شده است.

۱۷مهر سالروز درگذشت **محمدرضا شجریان**، استاد نامدار مشهدی موسیقی ایرانی و مشهور به خسرو آواز ایران است. او در آرامگاه فردوسی مشهد و در جوار حکیم توس به خاک سپرده شده است.

روز واقعه

آسمان بادکنک های رنگی

آزاده چشمه‌سنگی
نویسنده

بچه ها هر کدام مثل مدادهای توی جعبه مدادرنگی با هم فرق می‌کنند. یکی با صدای بلند حرف می زند. خیلی راحت دوست پیدا می‌کند. جواب خیلی سؤال ها را بدون مکث می دهد. اعتراض می‌کند. تشکر می‌کند. سلام می‌کند. یکی دیگر توی پیله‌اش کز می‌کند. آرام حرف می زند. دیر جواب می‌دهد. برای پیدا کردن یک دوست بارها توی چشم هم سن و سال هایش نگاه می‌کند. سر رنگ کوله پشتی اش بحث نمی‌کند. انتخاب اندازه جامدادی اش را واگذار می‌کند به مادرش. لقمه صبحانه اش را به راحتی با بغل دستی شریک می شود. یکی سرخ و بنفش و نارنجی است. یکی سبز و آبی و صورتی. تمامشان صبح به صبح با کیف های آماده، راهی مدرسه می شوند. توی کوله پشتی ها، کلی مداد تراشیده، پاک‌کن نصفه نیمه، دفترهای تاخورده و قمقمه های پر از آب است که مادر، چند دقیقه قبل از رفتن، یک بار دیگر درش را سفت کرده. کودکی بوی مداد تراشیده می دهد. بوی پاک‌کن و دفترنو. صدای کشیده شدن صندلی روی زمین. صدای زنگ مدرسه. صدای دویدن چند جفت کفش کوچک در راهرویی که قرار است هر روز، بارها از آن عبور کنند. کودکی یعنی هنوز به کشف خیلی چیزها مانده. مانده تا قدبکشی. کلاس عوض کنی. خودت بند کفشت را ببندی. از مدرسه برگردی و برای مادرت تعریف کنی معلم چه ها گفته. دوست پیدا کنی، قهر کنی، آشتی کنی. آن کتابی را که برای اولین بار بعد از باسواد شدن خریدی، برای بار چندم بخوانی. شغلت را انتخاب کنی. عاشق شوی. انتخاب کنی. اشتباه کنی و فرصت داشته باشی که دوباره از اول شروع کنی. اصلا انگار مهم ترین ویژگی کودکی همین باشد؛ آینده ای که هنوز نیامده. برای همین است که تصویر یک مدرسه، فقط تصویر دیوار و نیمکت و تخته نیست. هر کلاس، پر از آینده های جورواجور است. پشت هر نیمکت، کودکی نشسته که هنوز نمی داند قرار است چه کسی شود. حالا در روز کودک، نمی شود به میناب فکر نکرد. به مدرسه شجره طیبه. به نیمکت های سوخته و زمین خاکی اش.
به جایی که قرار بود روزی تبدیل به گذشته یک کودک شود، اما پیش از عبور از کودکی، تمام شد. بعضی از آن فرداها دیگر نرسیدند. ما هرسال روز کودک بادکنک های رنگی را به افتخار کودکانی به آسمان می فرستیم که هنوز برای ساختن یک آینده زیبا مشغول کشف زندگی هستند. کودکانی که هنوز باید فرصت داشته باشند کودکی کنند. صدای زنگ را بشنوند. دفترشان را با خیال راحت باز کنند. نقاشی بکشند و خورشید را هرجای کاغذ که دلشان خواست بگذارند. شاید برای همین، تلخ ترین اتفاق برای یک کودک، فقط از دست رفتن یک جان نیست. ناتمام ماندن تمام چیزهایی است که هنوز قرار بود ادامه پیدا کند. کودکی که روزی در یک زمستان سرد و طولانی، فرصت زیستن در آینده ای روشن را برای همیشه از دست داد.

تقدیم به ۱۶۸کودک پرپر شده میناب.

من و زندگی

ما و جنگ های بچگی‌مان

قاسم رفیعا
شاعر و طنزپرداز

پیرمرد می‌گفت: خدا لعنتتون کنه شما باعث و بانی این جنگ هستید. انگار ما قرارداد الجزایر را پاره کرده بودیم و به ایران حمله کرده بودیم! ما فقط بازی هایمان جنگی بود و الا هیچ تقصیر دیگری نداشتیم.
ما به خاطر شرایط زمانی و مکانی مان دائم تفنگ بازی می کردیم. تا آنجایی که من اطلاع داشتم سربندی ها (یکی از محلات طرقبه) سنگرهایی با شن داشتند و حتی می‌گفتند یک تفنگ بادی هم دارند. آدم های بزرگ سالی هم بین بچه های سربند الستی بودند. ما در کوچه آسیا سنگرهای بالادرختی داشتیم و در دل تپه های خاک سرخی سوکنده بودیم و همانجا برای خودمان سنگر ساخته بودیم.
بچه های پاچنار بیشتر روی سطح زمین کانال زده بودند. ما گاهی به منطقه هم تجاوز می‌کردیم. در همان سربند الستی هم یک جماعتی بودند که با سربندی ها مشکل داشتند و مثل ستون پنجم عمل می‌کردند. جنگ جهانی آن روز در تاریخ طرقبه خیلی معروف است. یک روز سربندی ها به ما حمله کرده بودند.
ما و پاچناری ها تصمیم گرفتیم برویم از خجالتشان در بیاییم. آن ها از پاچنار راه افتادند، ما در میدان محمدیه به آن ها ملحق شدیم و به سمت سربند الستی حرکت کردیم. از داخل منطقه آن ها بدون هیچ مانعی عبور کردیم و نزدیک بند ملک به ستون پنجم ملحق شدیم که به سربندی ها حمله کنیم. ما طرح نداشتیم. ما پوشش و استتار نداشتیم. ما اصلا حفاظت اطلاعات نداشتیم. آن ها ما را دیده بودند با آمادگی کاملی با ما روبه رو شدند.
همه ما را تارومار کردند. غیر از علی رستم زاده که چاق بود و نمی توانست فرار کند و اسیر شد بقیه زخمی و داغون و شکست خورده فرار کردیم. علی را به درخت بستند و با تیرکمان میخ دار اعدامش کردند. نه اینکه او را بکشند. چند تیر به بدنش زده بودند و میخ تیرها توی بدنش فرو رفته بود. جنگ مقلوبه شده بود. ما شکست بدی خورده بودیم. آن شب توی مسجد موسی بن جعفر(ع) کوچه آسیا شله بود. همه طرف های جنگ آنجا بودند.
مثل کنفرانس تهران بود. ما دور هم شله خوردیم و اصلا با هم در مورد شکست آن روز صحبت نکردیم. اصلا انگار موضوع شله همه چیز را حل و فصل می‌کرد.

عکس روز

نیکی حسین پور ۹ ساله

دلارام محسن پور ۱۱ ساله

۳ نقاشی از کودکان مشهدی که در ۳ رویداد هنری برگزیده شده است